

یادی از شادروان ادیب بیضائی کاشانی

یکی از ادبای فاضل و استادان مسلم شعر و سخن قرن اخیر ایران مرحوم ادیب علی محمد بیضائی کاشانی است که با اینکه قسمتی از آثارش تحت عنوان (دیوان ادیب بیضائی کاشانی) در سال ۱۳۲۸ شمسی چاپ شده است معذالک تاکنون ناشناخته مانده و در واقع حق شناسانش در جامعه ادب ایران ادا نشده است .

ادیب بیضائی در سال ۱۲۹۹ هجری قمری در قصبه بزرگ آران واقع در نه کیلومتری شمال کاشان بدنیا آمد پدر و جدش هر دو عالم و فقیه و شاعر بودند جدش روح‌الله مین و پدرش ابن روح تخلص میکردند و آثاری از هر دو موجود است .

بیضائی را بعد از فراغت از تحصیلات قدیمه در مدرسه سلطانی کاشان در حالی که معمم بود و تازه اداره عدلیه (دادگستری) در کاشان تاءسیس یافته بود عضویت عدلیه فراخواندند و در آنجا بکار مشغول گشت ولی یکسال بعد که اداره مالیه (دارائی) نیز در کاشان تاءسیس یافت او بدارائی انتقال نمود و عمامه را نیز بکلاه تبدیل کرد و دیگر تا آخر عمر در این اداره خدمت میکرد .

سمت ادیب در دارائی کاشان ریاست اداره خالصجات بود اشخاصی میخواستند بدست ایشان کارهائی بکنند ولی چون او شاعری وارسته و ادیبی متقی و فاضل پرهیزکار و متدین بود اعتنائی بخواسته‌های آنها نداشت و با امیال آنان موافقت نمی نمود تطمیع و تهدید هم در او کاری نکرد در صدد برآمدند از آن سمت خلعش کنند و این کار بهانه لازم داشت در کاشان مزرعه خالصهائی بود بنام ولشان یا والاشان گویا اشتباهی در ارقام عوائد آن واقع شده بود (که بعداً معلوم شد آن اشتباه از مرکز ناشی شده بوده است) آنرا بهانه کرده پرونده‌ئی بنامش تشکیل داده بمحاکمه داریش کشیدند و به سه ماه بیکاری محکومش کردند ادیب بطهران آمد (تیرماه ۱۳۱۱) .

وزیر وقت دارائی مرحوم سید حسن تقی زاده بود و چون معروف بود که وی اهل قلم و با ادبیات سروکاری دارد ادیب قصیده‌ئی ساخته بوی فرستاد و گویا انتظارش این بود که دستور دهد به فرزانه بکارش رسیدگی نمایند و لکه این ننگ را که بصرف غرض

بردامن پاکش وارد ساخته‌اند بزدايند بدنيست آن قصيده را برای اطلاع برمايه ادبي و طبع شیوا و استادانه او در اینجا ملاحظه نموده سپس بقيه داستانرا که بنهايت اختصار نوشته میشود بخوانید. (۱)

قصيده

با فقی زاده زمن عرضه ده‌ای باد شمال
 کای ز فرو شرفت داده جهان عرض جمال
 آسمانی تو اگر دهر بود علم و هنر
 آفتابی تو اگر چرخ بود فضل و کمال
 ای بهین خواجه آزاده پاکیزه سیر
 وی مهین صاحب فرزانه فرخنده خصال
 رفت یک عمر که این ناظر اعلام وجود
 دیرگذشت که این فتنه آثار رجال
 بسط افکار تو میخواست ز اعوام و شهور
 حظ اقبال تو میجست ز ایام بلیان
 تا فکندی بجهان همچو فلک سایه قدر
 تا کشودی بوطن همچو ملک پسر جمال
 چندسال است ز ممد و حنرین وصف و مدیح
 دیرگاه است ز مقبولترین شعر و مقال
 که روان کردم زی کوی تو نهری زرحیق
 که برافشاندم بر پای تو عقدی زلال (۲)
 زدر قهر بیفشانندی بر من دامن
 ز سر مهر بهرسیدی از من احوال
 نک سه ماه است که با خجلت تضييع شرف
 نک سه ماه است که با محنت هجران عیال
 مېهرم در کنف جاه تو آسب سېهر
 میخورم با نظر لطف تو تشویر و بال
 عامل خودسرکاشان تو از کزئی، فکر
 کرد سوء نظر اندر عمل من اعمال

(۱) این قصیده دارای صنعت ترصیع است (۲) معلوم میشود در گذشته ایام نیز اشعاری بنام او فرستاده بوده است.

ای وزیر انشد کم بالله این جرم من است
 که نیابد سند زید ز عمر و استکمال
 سهو و الاشان (۱) از مرکز و پرگار صفت
 در من آویزد سرگشتگی استیصال
 گاو بگریزد و گوساله، پادر گل را
 شیخ نصرالدین با چوب بکافد دنبال (۲)
 حمل بار ستم آنان بر من میسند
 که نگیرد شان مرد خسر الاحمال
 این روا داری در عصر تو برباد رود
 آبروئی که ببیند و ختمش بیست و سهال
 این روا داری تا هست مرا خامه بدست
 از تو و عصر تو نالم بخدای متعال
 بنده آن نیست که در تذکره فضل و ادب
 بگذارد نظر دهرش مجهول الحال
 آنکه زین جنس سخنها دلارا گوید
 بیشک از حالش تاریخ نیمه انـدلال
 عمر من یکسره در خطه کاشان بگذشت
 همه با مار بفار اندر و با سگ بجوال
 آنچنان روز جوانی من از دست برفت
 که تصور نتوان کرد مگر خواب و خیال
 چون از آن گوهر کم کرده همی اندیشم
 برخ از دیده فرو میگسلم عقـد لال
 آنسه مه گفتی زودا شود انجام پذیر
 برآمد ولی ایخواجسه ندانی بچه حال
 داوری کن که اگر حال بدادم نرسی
 داوریها کند از مسازی ما استقبال

(۱) این همان مزرعه است که قبلاً "عنوان شد (۲) داستان ملا نصرالدین معروف

است که گاو لگدزده فرار کرده بود چون ملا دستش باو نرسید گوساله اش را که بسته بود

شروع بزدن نمود

.....

قلم شیوا با فکر توانا دارم

همت فرربه در پیکرم افکنده هزال

هم اگر نادان باشم نیم از آنان کم

که سه مه بیگنمم دادند این رنج و نکال

تا کمال است باوج اندر بال افشان باد

پرچم رایت اقبال تو در اوج کمال

ولی تقی زاده توجهی ننمود و یا از غایت خودپسندی اصلاً " قصیده را نخواند

علیهذانه جوابی بگوینده داد و نماز احوالش پرسید چون مدت انتظار بیضائی برای جواب

بپایان رسید و خبری نیافت کم کم ایام عید نوروز ۱۳۱۲ شمسی فرا رسید مرحوم ادیب که

از این ناروائی‌ها بیخودمتاء تر بود قطعه ذیل را ساخته برای آقای تقی زاده فرستاد و بعد از

چندی نیز بگاشان معاودت نمود و در اثر ناراحتی‌های فکری که در این مدت وی را آزرده

بود مریض و در بستر افتاد .

آن قطعه که برای ایام نوروز بتقی زاده فرستاد این است .

خداگانا این عید بر تو ماتم باد

دل تو پهنه اندوه و عرصه غم باد

چنانکه از تو بمن فرودین محرم شد

همیشه بهر تو هر فرودین محرم باد

چنانکه نام مرا زشت کرد دوره تو

همیشه نام تو با یاد زشت توام بساد

در این بهار که تر کرده اشک چهره من

گل جمال تو را آب دیده شبنم بساد

چنانکه گوش ندادی بداد خواهی من

ز التماس تو کمر گوش رب اعظم باد

چنانکه فکر مرا در جهنم افکندی

همیشه فکر تو افکنده در جهنم بساد

بدانصفت که پریشان شد از تو خاطر من

همیشه فکر تو و خاطر تو در هم باد

شکست پرچم تقوای من وزارت تو

وزارت تو الهی شکسته پسرچم باد

سابق بر خلق مادی و لحمی وی در مرتبه و احدیت و مقام اعتبار اسماء و صفات ثابت به ثبوت و تحقق علمی عنایی و تجلی صفاتی حضرت حق - جلت کبریائه - بوده است، و بهمین دلیل است که کلابادی حدیثی از عبدالله بن عمر بدنبال عبارات خود نقل می‌کند که حضرت رسول ص فرمود: " این کتابی است از پروردگار جهانیان که در آن نامهای اهل بهشت و پدران و قبائل آنان است الی آخر و هم چنین است درباره اهل جهنم . سپس کلابادی اضافه میکند که: " وقال علیه السلام ، السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه " که آقای دشتی در نقل همین عبارت معروف هم امانت علمی را رعایت نکرده و بجای " من سعد و من شقی " کلمات سعید و شقی را تکرار کرده است . (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۷

ایشان قانع نشدند . منمهم تصمیم گرفتم اگر باز صحبتی در حضور شاه شد نظر خود را تکرار کنم . البته حاضرین در جلسه ملتفت نشدند که علت احضار منصور چه بوده . فقط خود منصور گفت احضار من مربوط به کارهای جاری بود . بی مناسبت نیست در اینجا اشاره کنم که فرمایشات اعلیحضرت فقید در ژوهانسبورگ که مکرر فرموده بودند مرا اغفال کردند و هم‌ااش با عبارت خاطر مبارک آسوده باشد مرا از جریان واقعی سیاست دنیا و ایران بی اطلاع گذاردند . من از این مختصر کاری که مربوط به خودم میشد فهمیدم این طرز رفتار اطرافیان یک پادشاه یا یک رئیس چه نتایج سوء و مفسده‌هایی در پی دارد . (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۱۷

چنانکه بیگنهم عامل تو خواند شقی

همه عواملت از اشقیای عالم باد

الهی آنچه مسلم بود بدان خذلان

تورا و آل و تبار تو را مسلم باد

بدود آه و دم سرد من نبخشودی

که دودمان تو منطوقه فدمدم باد

در کاشان کسالت ادیب ادامه یافت و مآلاً در نیمه اسفند ماه ۱۳۱۲ بدرود

حیات گفت و چندی بعد از فوت او محاکم مربوطه در طهران که به پرونده او رسیدگی میکردند وی را از اتهام منتسبه مبرا دانسته و الفاء حکم صادره علیه ایشانرا اعلام و بورنه او ابلاغ و جمیع حقوق مربوطه او را نیز بورنه‌اش پرداختند ولی چه فایده که مصداق نوشدارو بعد از مرگ سهراب بود .